

اول شهید این انقلاب خود اسلام است

روایت هفتم از عبارت تاریخی آقای طباطبایی



محسن کدیور

۲۴ مهر ۱۴۰۳

پیش‌گفتار: تحقیق من درباره عبارت تاریخی آقای سید محمدحسین طباطبایی «[نخستین شهید این انقلاب اسلام بود](#)» با نقل روایت زیر آغاز شد: اواسط سال ۱۳۶۰ سیداحمد ذوالمجد طباطبائی (میزبان جلسات مباحثه هانری کربن و آقای طباطبائی) و همراهان، شهادت علی قدوسی (تاریخ ترور ۱۴ شهریور ۱۳۶۰) داماد آقای طباطبایی را در ییلاق اجاره ای دماوند به ایشان تسلیت گفتند. آقای طباطبایی در پاسخ گفت: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود.» ذوالمجد واقعه را برای دوستانش علی و کیل و سید مصطفی محقق داماد نقل کرد و من از ایشان شنیدم.

فرضا روایت ذوالمجد و تسلیت وی به آقای طباطبایی در دماوند قابل مناقشه باشد - که مطابق تحقیقات بعدی خالی از مناقشه هم نیست - عبارت «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» تا کنون با شش روایت مشخص به شرح زیر به دست من رسیده است:

روایت اول. [محمد رضا حکیمی](#) (۱۴۰۰-۱۳۱۴) در کتاب «عقلانیت جعفری» (که در بهار ۱۳۹۰ منتشر شده است) نوشته است: «چرا علامه طباطبایی - ره - استاد مسلم فلسفه، و مروج فلسفه صدرایی (البته بجز «معاد مثالی»)، نه تنها گامی در راه انقلاب و تأیید آن برنداشت، بلکه با این حرکت و اقدام بشدت مخالف بود، و تعبیری تند از ایشان در این باره نقل شده است: «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است.» کتاب حکیمی نخستین منبع مکتوب منتشرشده‌ای است که به مواضع سیاسی آقای طباطبائی درباره انقلاب ۵۷ و نظام سیاسی برآمده از آن پرداخته است. البته روایت حکیمی مرسل است.

روایت دوم. [سید عبدالله انوار](#) (۱۴۰۱-۱۳۰۳) نویسنده، مترجم، و ریاضی‌دان معاصر ایرانی در سال ۱۳۹۷ در ضمن گزارش ملاقات خود در اواسط دهه پنجاه با آقای طباطبایی در انجمن حکمت و فلسفه که فایل صوتی آن موجود است اضافه کرده است: «بسیار آدم شریفی بود. او یگانه کسی بود که گفت: یگانه شهید این انقلاب اسلام است. وقتی به او گفته بودند این همه جوان در جنگ با عراق شهید شده گفته بود: نه آقا یکی بیشتر شهید نشده

و آن اسلام بوده است.» روایت انوار همانند روایت حکیمی از این عبارت تاریخی مرسل است.

روایت سوم. خانم نجمه حائری یزدی (عروس آقای طباطبایی) (متولد ۱۳۲۸) شهادت داد که فرزندانش عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را از پدرشان سید عبدالباقی طباطبایی به نقل از پدربزرگشان در قم شنیده اند و او فرزندانش را توثیق کرد. متن کتبی گفتگوی مورخ ۱۲ دی ۱۴۰۰ با خانم حائری یزدی را منتشر کردم. سید مصطفی محقق داماد نیز این را از دختر دایی خود یعنی خانم نجمه حائری یزدی شنیده است.

روایت چهارم. محمد شجاعی زنجانی (۱۳۹۴-۱۳۲۰) استاد اخلاق و یکی از شاگردان آقای طباطبایی نیز این عبارت را از استادش شنیده و برای برخی شاگردانش نقل کرده است. شجاعی زنجانی عملاً از حوالی سال ۱۳۵۹ سیاست را بوسید و کنار گذاشت و به روش فرهنگ‌سازی اخلاقی آقای طباطبایی عمل کرد.

روایت پنجم. محمداسماعیل صائنی زنجانی (۱۳۷۷-۱۳۱۱) از شاگردان تراز اول آقای طباطبایی و اشبه شاگردان در علم و عمل به ایشان از سه طریق مستقل و معتبر به نقل از استادش آقای طباطبایی این عبارت تاریخی را شنیده است. صائنی خود هم به عبارت معتقد بوده و عباراتی تندتر از آن را به عنوان نظر خود ابراز داشته است. این روایت محکم‌ترین سند انتساب به آقای طباطبایی را دارد.

روایت ششم. در آذر ۱۳۵۷ دکتر سید حسین نصر (متولد ۱۳۱۲) از آقای طباطبایی در تهران مستقیماً شنیده است: «بزرگترین قربانی این نهضت، اسلام خواهد بود». نصر عبارت «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» را با قید ماضی (بعد از انقلاب) شنیده، چون آن زمان ایران نبوده است، بلکه قبل از پیروزی انقلاب مستقیماً با گوش خود از آقای طباطبایی شنیده است: «نخستین شهید این انقلاب اسلام خواهد بود». ویدئوی گفتگوی مورخ ۸ دی ۱۴۰۰ با دکتر نصر را منتشر کردم.

به شکل کاملاً اتفاقی به روایت هفتم دسترسی پیدا کردم: «اول شهید این انقلاب خود اسلام است». ناقل دکتر سید احمد کاظمی موسوی. آن را ضبط کردم. فایل صوتی و تصویری آن را مشاهده و استماع می‌کنید. متن کتبی گفتگو توسط دکتر کاظمی موسوی ویرایش شده است. آن چه در اینجا آمده منحصر به گفتگوی ما درباره سوابق ایشان و خاطراتش با آقای طباطبایی است. ادامه گفتگو - که در اینجا نیامده - درباره دیدگاههای ایشان درباره فلسفه اسلامی است که به گفتگوی دیگر بعد از انتشار کتاب در دست تألیف ایشان موقوف است.

علاوه بر آنچه در متن گفتگو آمده تذکر این نکات را در مقدمه لازم می‌دانم. دکتر کاظمی موسوی را نخستین بار در اواخر دهه هشتاد شمسی در واشنگتن ملاقات کردم و استاد مهمان در کلاس وی در دانشگاه مریلند بودم. بعد از آن هر بار به واشنگتن سفر می‌کردم به ملاقات می‌آمد. او بخش اعظم کتاب حکومت ولایی مرا به انگلیسی ترجمه کرده است که بزودی توسط انتشارات دانشگاه کمبریج منتشر خواهد شد. تماس تلفنی ما هر زمان که او برای دیدن فرزندانش به آمریکا آمده ادامه داشته است. برایم جالب بود که او از سلسله مقالات من با عنوان «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام» بی‌اطلاع بود، و این بر اعتبار روایت او می‌افزاید.

آقای طباطبایی پدر و عموی دکتر کاظمی موسوی را از نزدیک می‌شناخته است و در حال ذکر خاطرات خود با آنها در آذربایجان بوده است که با آمدن صدای تشییع جنازه بحث به‌طور موقت عوض می‌شود. گوینده همراه با

پسر عمه خود که هر دو در قید حیاتند مستقیماً از خود آقای طباطبایی این عبارت را در منزل جواد مناقبی داماد آقای طباطبایی در شمال تهران در نیمه دوم سال ۱۳۵۸ شنیده است. از کوچه صدای تشییع جنازه شهیدی می‌آید. آقای طباطبایی از دامادش می‌خواهد که در خانه را ببندد تا صدای تشییع جنازه نیاید و این عبارت را بر زبان می‌آورد: «اول شهید این انقلاب خود اسلام است». با روایت اخیر حداقل پنج روایت مسند و دو روایت مرسل از این عبارت تاریخی در دست است. جزئیات تاریخی زمانی و مکانی روایت هفتم کاملاً روشن است.

این روایت متعلق به قبل از شروع جنگ ایران و عراق است. در آن زمان در برخی استانهای مرزی بعضی گروه‌های معارض با جمهوری اسلامی به نبرد مسلحانه با حاکمیت دست زده بودند و شهید مورد بحث مربوط به یکی از این وقایع می‌تواند بوده باشد. شنیدن این عبارت از آقای طباطبایی برای مهمانان ایشان تعجب‌آور نبوده است. علیرغم سیطره فرهنگ انقلابی در سطح کشور فرهنگ اعتراض فرهنگی و اجتماعی به سیاست رسمی هم کاملاً محسوس بوده است، و آقای طباطبایی از ابراز اعتراض خود در جلسات خصوصی ابایی نداشته است. اعتراض ایشان یقیناً بیش از اموری از قبیل گرانی بوده است. ایشان به استفاده ابزاری از اسلام توسط حاکمیت انقلابی اعتراض داشته است. به عبارت دیگر آقای طباطبایی می‌خواست با این کلمات قصار همگان بدانند که این حکیم و مفسر بزرگ قرآن با انقلاب و نظامی که نام اسلام را یدک می‌کشد مخالف است و معتقد است این انقلاب ابتدا خود اسلام را به شهادت می‌رساند.

وقایع بعدی دید صائب آقای طباطبایی را اثبات می‌کند. اینکه نظام با تمام امکاناتش به مقابله با تحقیق این قلم درباره عبارت حکیمانه آقای طباطبایی برآمده است قابل درک است. هر چه زمان می‌گذرد اعتبار این عبارت تاریخی بیشتر روشن می‌شود. بخش یازدهم این مقالات تحقیقی هم نوشته شده و در نوبت انتشار است. نظر شما را به متن کامل گفتگوی اینجانب با دکتر سید احمد کاظمی موسوی جلب می‌کنم.

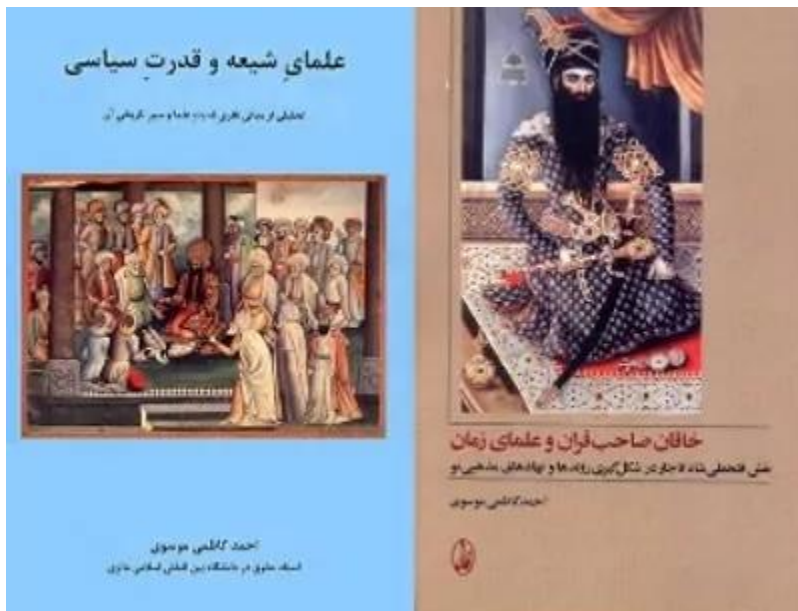
محسن کدیور

۲۴ مهر ۱۴۰۳

گفتگوی محسن کدیور با سید احمد کاظمی موسوی

کدیور: بسم الله الرحمن الرحيم. سلام عرض می‌کنم جناب آقای دکتر کاظمی موسوی دوست گرامی. امروز ۱۰ شهریور ۱۴۰۳، ۲۸ صفر ۱۴۴۶، سالروز رحلت پیغمبر (ص)، مصادف با ۲ سپتامبر ۲۰۲۴ میلادی است. در خدمت جناب آقای دکتر [سید احمد] کاظمی موسوی هستیم و می‌خواهیم از خاطرات ایشان که مرتبط با مرحوم آقای [سید محمدحسین] طباطبایی است استفاده کنیم. آقای دکتر، خیلی متشکر که دعوت مرا برای این گفتگو پذیرفتید. خواهش می‌کنم ابتدا خودتان را معرفی بفرمایید، با این نکته که در چه سالی و در کجا متولد شدید؟

[سوابق کاظمی موسوی]



کاظمی موسوی: به نام خدا. سلام علیکم، و خوشحالم که در خدمت جناب آقای کدیور هستم و می‌توانم آنچه را که دیدم و شنیدم خدمتشان عرض بکنم. من سید احمد کاظمی موسوی متولد شهریور ۱۳۱۸ در رشت هستم، که بعد از اخذ لیسانس قضایی وارد خدمت قضایی دادگستری شدم، و بعد از پنج سال حدود [سال] ۱۳۴۷ شمسی بعد از گذراندن امتحانات ورودی وزارت خارجه آن زمان، وارد خدمت دیپلماتیک وزارت امور خارجه شدم و یازده دوازده سال در آن خدمت بودم، و اولین ماموریت من در عراق بود در بغداد و بصره خدمت کردم، در کنسولگری ایران در بصره بودم که روابط کنسولی ایران و عراق قطع شد در سال ۱۳۴۸، و به تهران آمدم. بعد از دو سال به ماموریت دبیرسومی سفارت در واشنگتن به ایالات متحده آمدم و بعد از چهار سال دوباره به ایران برگشتم و ماموریت آخر من در کانادا در اوتاوا بود که انقلاب اسلامی رخ داد و بنده به تهران احضار شدم متعاقبا و سال ۵۸ را من در تهران بودم.

یعنی از اردیبهشت ۱۳۵۸ شمسی تا شاید خرداد سال بعد ۵۹ در تهران بودم، اما بازنشستگی من در اسفند ۱۳۵۸ اتفاق افتاد. بعد در اردیبهشت سال بعد که برگشتم وارد دانشگاه مک گیل مونترآل کانادا شدم و به تحصیل ادامه دادم و بعد از اخذ دکترا، البته در ضمن تحصیل در همان مک گیل من زبان‌های عربی و فارسی هم درس می‌دادم، و بعد از دکترا در دانشکده حقوق دانشگاه تهران مدتی به عنوان مدرس درس دادم. آقای [عباس‌علی] عمید زنجانی آن وقت رئیس دانشکده بودند و بعد با معرفی آقای دکتر مهدی محقق به دانشگاه بین‌المللی اسلامی مالزی در کوالالمپور رفتم و سیزده سال در کوالالمپور تدریس کردم.

بعد دوباره به آمریکا برگشتم و در دانشگاه مریلند پنج سال تدریس کردم. در سدهای من مربوط به ایران و اسلام بود و یک عنوان درسم «دموکراسی در اسلام در عصر حاضر» بود، و بعد از آن به دانشگاه جرج واشنگتن رفتم، پنج شش سال هم در آن دانشگاه تدریس کردم، و در این فواصل به ایران هم می‌رفتم و در دانشگاه مذاهب اسلامی

که تازه تاسیس شده بود در سال ۱۳۹۰ در آنجا درس دادم و اخیراً هم که دیگر بازنشسته هستم. این سوابق من است، اما آثاری که من نوشته ام، من مقاله نویسی را زود شروع کرده بودم شاید در کلاس ادبی دارالفنون که بودم شروع به نوشتن کردم. اما به صورت کتاب، حدود ده کتاب دارم که پنج تا از آنها از تألیفات خودم است. «علمای شیعه و قدرت سیاسی: [تحلیلی از مبانی نظری قدرت علماء و سیر تاریخی آن، ۱۳۸۳]» و «[نگاهی به] نهادهای سنتی و [آیین‌های] بومی ایران» [۱۳۹۶] کتاب دوم من است. کتاب سوم من که به چاپ چهاردهم رسیده «خاقان صاحبقران و علمای شیعه: نقش فتحعلی شاه قاجار در شکل‌گیری روندها و نهادهای مذهبی نو، ۱۳۹۷» است، که مربوط به روابط فتح‌علی شاه [قاجار] و علمای زمانش است که این کتاب ظاهراً بیشتر مورد توجه واقع شد.

رساله کوچکی هم دارم به اسم «شیخ یوسف بحرانی [۱۱۰۷-۱۱۸۶] نماد روا داری و مدارا [در فقه شیعه، ۱۳۹۵]» چون ایشان از بین علمای ما که متاسفانه خیلی Tension [تنش] بینشان برقرار بود و تنها عالم اخباری بود که اصولی را قبول کرد و در واقع جای خودش را به علمای اصولی داد و این خودش یک نماد مدارا بود و خودش هم اجتهاد را به یک نحوی قبول کرد و بسیار اخباری معتدلی بود و مهم این بود که ایشان جانشین خودش را طوری وصیت کرد که بجای من کسی نماز بخواند که از اهل اصولیون درجه یک بود [وحید بهبهانی]. درواقع با همان نماز میت خواندن بر روی جنازه ایشان را جانشین خودش در کربلا معرفی کرد در قرن نوزدهم [دوازده هجری]. البته، وقایع گذشته است. کتاب آخر من «گشتی در دیار ترنم: [تحلیلی از سرگذشت و سیر پر چالش موسیقی آیینی ایران، ۱۴۰۱]» است که باز هم سوابق موسیقی ما که چطوری با عزاداری و غم و این‌ها آمد و به موسیقی فعلی رسید که این هم درواقع مجموعه مقالات من بوده.

ترجمه های من، «خدا و منطق در اسلام: [خلیفه گری وحی از عقل، ۱۴۰۲]» نوشته آقای جان والبریج John Wallbridge استاد معارف اسلامی در دانشگاه ایندیانا است. ایشان عبارت «خلیفه گری عقل» The Caliphate of Reason را هم در عنوان کتابش گنجانید که نشان بدهد چگونه عقل از راه فقه و اصول فقه به کمک وحی آمد و تضادها و موارد و مواقع اجرای احکام را مرتب و مشخص نمود. این کتاب به چاپ چهارم رسیده است، البته ترجمه است.

ترجمه ای دیگر دارم، «رهنمون [برابری در] خانواده در [مغرب]» که این را مراکشی‌ها در سال ۱۹۹۵ نوشته بودند و به همین اسم هم معروف شد که اصول اسلامی خانواده را از دید اهل سنت (مالکی) [مطرح می‌کند]. این کتاب را اول برای تصحیح به من دادند، چون مترجمش از فرانسه به انگلیسی ترجمه کرده بود و اصطلاحات اسلامی را نداشت و بعد خود من این کتاب را [در سال ۲۰۰۷، ۱۳۸۶] به فارسی در آوردم. حدود پنجاه مقاله هم دارم لاقلاً، مقاله زیاد دارم اما خوب ممکن است چهل پنجاه تا شش آکادمیک و دانشگاهی پذیرفته شده باشد. این سوابق سوء بنده!

کدیور: خواهش می‌کنم. دکترای شما در در دانشگاه مک گیل در چه رشته‌ای بود؟
کازمی موسوی: رشته من معارف اسلامی بود، رساله دکترای من درباره پیدایش نهاد مرجع تقلید در تشیع است. من با پروفسور [هرمان] لندولت Landolt [متولد ۱۹۳۵] کار کردم. ایشان یکی از اسلام شناس‌های درجه یک ما

است و متأسفانه کم می‌نویسد و بسیار دقیق می‌نویسد و کم جلو می‌آید. ایشان دربارهٔ ابن عربی و علاءالدوله سمنانی و سید حیدر آملی کار کرده است. ایشان شاید یکی از استثنائات فرهنگی باشند که اطلاعات درجه یک اسلامی دارند. ایشان مشاور و [راهنمای] Advisor من در دانشگاه مک گیل بود و من از ایشان خیلی بهره بردم. ایشان غیر از آشنایی با لاتین و یونانی چهار زبان اروپایی بلدهستند. زبان مادریش شاید آلمانی باشد. اینها را بگذاریم کنار، زبان فارسی را خیلی خوب تکلم می‌کنند و زبان عربی را هم خیلی خوب وارد بودند. یعنی بدون آشنایی با زبان عربی ایشان نمی‌توانست فارسی را هم به آن خوبی بلد باشد. ایشان مدتی در مشهد اقامت داشتند و از آنجا ایران دوست شدند. ایشان نسخه‌های را که از هانری کرین Henry Corbin [۱۹۷۸-۱۹۰۳] مخصوصاً در مورد شیخیه داشت، در اختیار من گذاشت. کتابهایی از شیخ احمد احسائی که در کتابخانه‌های کانادا پیدا نمی‌شدند، من توانستم با آشنایی با این منابع چگونگی رشد شیخیه را بنویسم. البته تز من راجع به مرجعیت تقلید بود که در زمانی رشد کرد که شیخیه هم همان موقع داشت رشد می‌کرد. این وقایع در زمان فتحعلی شاه اتفاق افتاد و در زمان محمد شاه [قاجار] دیگر ما مرجع تقلید اولی‌مان را داشتیم. من در زمینه حقوقی اسلام شروع کردم اما خوب بعد وارد مسائل معارف اسلامی شدم بیشتر، و اخیراً بیشتر توجهم به فلسفه در اسلام است، فلسفه اسلامی [جلب شده است].

کدیور: رساله دکتریتان را که منتشر نکردید عیناً، نه؟

کاظمی موسوی: چرا، به انگلیسی هم دو کتاب دارم که کتاب اول انگلیسی من در واقع همان رساله دکتری من است با عنوان علمای شیعه و قدرت سیاسی *Religious authority in shi'ite Islam: From the office of mufti to the institution of marja'*. اما در واقع حرف اصلی من این بود که سازماندهی مرجعیت چطور شکل گرفت و علمای ما چطور تبدیل به نهاد شدند. چون دیدم عده‌ای از آقایان که خیلی هم متبحر هستند مثلاً می‌گویند شیخ [محمد بن یعقوب] کلینی [۳۲۰-۲۵۸] هم اول مرجع یا یکی از مراجع تقلید بوده، یا شیخ [محمد بن علی] صدوق [۳۰۶-۳۸۱] هم [مرجع] بوده. مقام آنها جای خودشان محفوظ است اما مرجع به اصطلاحی که بعد از شیخ محمد حسن نجفی اصفهانی [۱۲۶۶-۱۲۰۲] صاحب جواهر [الکلام فی شرح شرایع الاسلام] ما داشتیم به آن معنا به آن نهاد نیست که مرجع تامه تقلید باشند و من از این ناراحت بودم که چطور علامه [حسن بن یوسف] حلی [۷۲۶-۶۴۸]، محقق [جعفر بن] حلی [۶۷۶-۶۰۲] را بعضی از آقایان جزء مراجع [تقلید] به حساب می‌آورند. می‌خواهند مقامشان را بالا ببرند می‌گویند مرجع است در حالی که این دقیقاً نمی‌شود اینطور حرف زد.

کدیور: درست است [نهاد مرجعیت به معنای مصطلحش متأخر است].

کاظمی موسوی: من به انگلیسی کتاب دومی نوشتم که خدمت شما هم فرستادم [روش‌شناسی حقوق اسلامی: نگاهی تازه به اصول فقه، ۲۰۲۳] *Islamic Legal Methodology: A New Perspective On Usul Al-Fiqh*. چون خیلی من متأثر از استاد خودم در دانشکده حقوق تهران آقای شیخ محمود شهابی [۱۳۶۵-۱۲۸۲] بودم. آقای شهابی از استثنائات اساتید ما بودند که ایشان هم کم نشان می‌داد و شاید در منطق و اصول فقه ما کمتر پیدا بکنیم. اخیراً دیدم آقای [دکتر] ضیاء موحد [متولد ۱۳۲۱] که خودش منطق‌شناس غریبی است،

تنها منطقی را که پسندید همان کتاب «رهبر خرد» آقای شهابی بوده که گفتند بهترین منطق ما هست و من در این کتاب در اصول فقه بیشتر تحت تاثیر آقای شهابی بودم و [کتاب] «ادوار فقه» آقای شهابی اگر نبود من نمی توانستم همان مرجعیت تقلید را بنویسم. «ادوار فقه» شاید اولین کتاب به فارسی در دو جلد [در این موضوع] و یکی از منابع بزرگ که ما چطوری بشناسیم مسیر حرکت فقاقت خودمان را که بنده خیلی استفاده کردم و آقای شهابی دیگه بعد کنار کشیدند و رفتند.

[کازمی موسوی در محضر آقای طباطبایی]



کدیور: بله، تشکر از توضیحات مبسوطی که ارائه کردید و خیلی از سوالات را پیشاپیش جواب دادید. در مورد مرحوم پدرتان چیزی نفرمودید، کمی در این زمینه هم توضیح دهید.

کازمی موسوی: پدر من مرحوم حاج سید جواد موسوی خلخالی روحانی حوزه دیده در قم بود. پس از درگذشت مرحوم پدرشان در اوان تشکیل حوزه علمی قم همراه با برادرشان مرحوم حاج سید ابراهیم خلخالی به قم آمدند و از شاگردان نزدیک مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری بودند. ایشان در بیست سال آخر عمرشان امام مسجد زینبیه در تهران بودند. ایشان اصلاً اهل آذربایجان و به خلخالی معروف بودند هرچند در شناسنامه نام کازمی موسوی را برگزیدند. کازمی بخاطر مرحوم آقا سید کاظم پدر بزرگ من که در نجف از شاگردان میرزا حبیب الله رشتی بودند و تقریرات میرزا حبیب الله را نوشتند که به چاپ رسیده است. پدر بزرگ من در وبای ۱۲۹۶ شمسی مرحوم شدند، و پدرم به اتفاق برادرانش ابتدا به تبریز سپس به قم آمدند. پس از ده سال تحصیل در قم به رشت رفتند و در این شهر ازدواج کردند و سالیانی در این شهر اقامت کردند، پدر من در ۱۳۳۴ به تهران آمدند. عمویم مرحوم حاج سید ابراهیم خلخالی پس از استعفا از کار دفتر ثبت اسناد رسمی، در مسجد مادرشاه در خیابان باب همایون تهران مسجد داشت.

[عمویم آقا سید ابراهیم خلخالی] در حوالی سالهای مثال ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ در تبریز بودند و ظاهراً در همان سال با مرحوم علامه [طباطبایی] ملاقات داشتند و علامه هم در اوان جوانی شان بودند اما علامه [طباطبایی] یکی دو سال بزرگتر بودند. پدر من متولد ۱۲۸۳ شمسی است و علامه [طباطبایی] متولد ۱۲۸۱ است و ظاهراً دو سال بزرگتر بودند و ملاقاتی که من با مرحوم علامه [طباطبایی] داشتم، علامه برای اولین بار فرمودند برخی آقایان

خلخال‌های جوان که آمدند تبریز، تازه ترکی یاد گرفته بودند. من همیشه فکر می‌کردم پدر من اصالتاً ترک باشند بعد معلوم شد چون مادر پدر من ترک زبان نبود ظاهراً و فارس بود و علامه اولین بار ملاقاتی که داشتیم، حالا عرض می‌کنم، چطوری این ملاقات را با علامه داشتیم.

من پسر عمه‌ای دارم که ایشان اهل خطبه و خطابه و اضافه بر اینکه ایشان سردفتر هستند و معلم مدرسه بودند اهل نطق و خطابه هم هستند. پسر عمه من آقای امامی رضوی با آقای مناقبی دوست بودند، آقای جواد مناقبی [انوائی، ۱۳۱۰-۱۳۸۰] داماد علامه [سید محمدحسین] طباطبایی بودند و رابطه داشتند با آقایان علمای زمان، و با آقای امامی رضوی خیلی رابطه خوبی داشتند.

کدیور: اسم کوچک آقای امامی رضوی را می‌فرمایید؟

کاظمی موسوی: بله، آقای سید مسیحا امامی رضوی. ما با ایشان به محضر آقای با آقای سید مرتضی جزایری [۱۳۰۹-۱۳۸۷] رفتیم، آقای [علی] گلزاده غفوری [۱۳۸۸-۱۳۰۲] که ایشان هم یکی از صاحب نظرها بودند، جنابعالی هم در آن مورد صاحب نظر هستید.

کدیور: خواهش می‌کنم.

کاظمی موسوی: آقای گلزاده غفوری را ملاقات کردیم که ایشان هم یک فصلی و یک دریچه دیگری به روی ما از اسلام باز کردند. در همان یک‌ساعتی که در خدمتشان بودیم در آنجا و در سال ۵۸ که من در تهران بودم که تا بازنشسته بشوم، یعنی از اردیبهشت ۵۸ من احضار شدم به تهران طول کشید تا اسفند ۵۸ بازنشسته شدم تا بیایم بیرون شد اردیبهشت ۵۹ شمسی و من فکر کنم حدود پاییز یا زمستان ۱۳۵۸ بود که آقای [سید مسیحا] امامی رضوی گفت: برویم پیش علامه طباطبایی. علامه طباطبایی را من دقیقاً [از نزدیک] ندیده بودم، چون به قم زیاد می‌رفتم شاید از دور دیده باشم اما آن‌جور نبود که بنشینم و صحبت کنیم.

اما این جلسه ما منزل آقای [جواد] مناقبی وارد شدیم. علامه [طباطبایی] همان طبقه هم کف بودند، و کسالت مختصری هم داشتند، رعشه‌ی دست ایشان مشهود بود، و همان طبقه همکف یک هشتی کوچک، یک راهرو کوچکی طبقه همکف بود از کوچه راهی نبود به آن سالن اولی که ما نشسته بودیم. علامه خوشحال شد که صحبت پدر و عموی من شد، [ایشان] خلخال‌ها را در اوان جوانی دیده بود. خوشحال شد و سرزبان آورد که بله من آقایان را دیده‌ام، پدر و عموی شما را دیده‌ام، در آن زمان، البته آقای امامی رضوی بیشتر معرفی می‌کردند. پدر آقای امامی رضوی، آقای سید محمد امامی رضوی هم از شاگردان [عبدالجواد] ادیب نیشابوری [۱۳۰۵-۱۲۴۳] بودند و عالم دینی بودند.

علامه [طباطبایی] مشغول صحبت بودند، که سر کوچه شلوغ شد. در خانه باز بود و صدا می‌آمد، که شهید آورده‌اند و می‌برند و اینها. علامه ناراحت شدند و رو کردند به آقای [جواد] مناقبی که رفت و آمد می‌کردند به اتاق. به آقای مناقبی گفتند: لطفاً در را ببندید. "اول شهید این انقلاب خود اسلام است". ایشان این را فرمودند و ما هم این را خیلی عادی تلقی کردیم فرمودند. دوباره برگشتند سر حال که از دوران تبریز و از آقایان خلخال‌ها که در تبریز آمده بودند صحبت کنند و صحبت عادی خودشان را ادامه دادند. این را بنده در آن جلسه از خود ایشان شنیدم که این را به زبان آوردند و [برای] ما هم یک چیز غیر عادی نبود که این صحبت را داشت منتها دیدیم که از سر و

صدای کوچه و اسم شهادت اینها علامه ناراحت شده بودند و گفتند در را ببندید سر و صدا نیاید. این دیدار من با علامه بود و من دیدار دیگری که مشخص باشد با علامه نداشتم. البته همان وقت هم کسالت داشتند و پارکینسون و رعشه دستشان مشهود بود و بعد شنیدم که ایشان مرحوم شدند. اما آنچه که بیشتر بود که از خاطرات گذشته تبریز که شروع می‌کردند ایشان اهل دل و اهل حال بودند و سرحال آمده بودند که از گذشته‌ها بگویند به ما و برای ما هم جالب بود که ببینیم دوره جوانی پدر و عموی بنده چطوری بود ملاقاتشان با ایشان و این برخورد من با علامه طباطبایی بود.

کدیور: خواهش می‌کنم. خوب این خیلی چیز مهمی است که البته شما خیلی ساده از کنارش گذشتید. ولی شما یکی از شاهدان زنده و مستقیم این عبارت بودید از مرحوم آقای طباطبایی، خودتان شنیده‌اید، یعنی شما و آقای امامی رضوی که آنجا بودید و فرمودید که ایشان بحمدالله درقید حیات هستند و این را مستقیماً از آقای طباطبایی شنیدید. عین جمله را دوباره بفرمایید، آنچه که شما از آقای طباطبایی شنیدید.

کازمی موسوی: بله ایشان [آقای طباطبائی] گفتند خطاب به آقای [جواد] مناقبی که "در را ببندید لطفاً، سر و صدا نیاید. اول شهید این انقلاب خود اسلام است." عین عبارتی که بنده شنیدم این طوری بوده که سر و صدای کوچه و شهادت و اینها ایشان را ناراحت کرده بود و گفت در را ببندید، و منزل آقای مناقبی هم طوری بود که راه زیادی به کوچه نداشت آن سالنی که ما نشسته بودیم، و اگر در باز باشد سر و صدای کوچه می‌آمد. در قلهک بود تا آنجایی که یادم می‌آید، در منزل قلهک ما آقای مناقبی را دیدیم و این را شنیدیم و استفاده کردیم از علامه و این واقعه مربوط به سالیان گذشته است. ما مرتب با آقای امامی رضوی این را تکرار می‌کردیم که علامه اینطوری گفته است.

کدیور: ایشان هیچ توضیحی در این زمینه ندادند؟ خوب این در آن زمان یک کمی غیر متعارف بود که فرهنگ شهادت و فرهنگ انقلاب و امثالهم به شدت از طرف حکومت مطرح بود و آقای طباطبایی به نحوی داشتند نظر متفاوت خودشان را ابراز می‌کردند. هیچ توضیحی در آن جلسه ندادند؟

کازمی موسوی: توضیحی ندادند، اما ما از مجموع صحبتی که بود [فهمیدیم که] ایشان از اوضاع و احوال زمان متأذی و ناراحت بودند و گوشه و کنار صحبت‌هایی که می‌شد می‌گفتند که بله حالا وضع این طوراست و مثل معمول اولین صحبت‌ها همیشه گرانی بود، گرانی‌های زمان و آن وقت هم گرانی شروع شده بود و ایشان از اوضاع زمانه راضی نبودند و متأذی بودند اظهار ناراحتی از گوشه و کنار، البته وارد سیاست نمی‌خواستند [بشوند و] نشدند، و ما هم [وارد سیاست] نشدیم. اما ناراحت بودند از گرانی اوضاع و از آشفتگی وضع و دیگر تا آنجا که من یادم هست ایشان ناراحت و متأذی به نظر می‌رسید از اوضاع، اما وارد چیز نمی‌شد. سر و صدا این بود که خبر آوردند و صدای دخترخانمی هم آمد که گفتند شهید آوردند و بردند و صحبت شهید شد در کوچه، که ایشان گفت در را ببندید و گرنه موضوعی نداشت که ایشان وارد قضیه «اول شهید» بشود که چرا «اول شهید» کی هست و موضوع این طوری از کوچه شروع شد در واقع گفتند در سر کوچه شهید بردند. دوران بحرانی و سختی بود سال ۵۸ و سر و صدا زیاد بود در آن دوران یعنی دو سه سال اولی که تا سال ۵۹ هم طول کشید. این بود وضعیت.

کدیور: بله بسیار خوب، البته خوب آقای طباطبایی با اصل شهادت که مشکلی نداشتند منتها با سوء استفاده از

فرهنگ شهید که امروز هم ادامه دارد خوب مخالف بودند و در مجالس خصوصی هم مخالفت خودشان را به جنابعالی و دیگران ابراز داشتند. مطابق تحقیقی که من کردم حداقل شش منبع مستقل دیگر هم این جمله را از آقای طباطبایی در مناسبت‌های متفاوت شنیده‌اند. وقتی که دیروز خیلی اتفاقی شما اشاره کردید، داشتیم در مورد فلسفه اسلامی [صحبت می‌کردیم]، حالا برای اینکه شنونده‌ها و بیننده‌های محترم هم بدانند که چی شد که من سراغ شما آمدم، ما داشتیم با آقای دکتر در مورد کتاب جدیدشان که در دست تدوین است درباره فلسفه اسلامی صحبت می‌کردیم و ایشان گریزی زدند که من خدمت آقای طباطبایی رسیدم و این عبارت به زبانشان آمد که من خودم شنیدم و من یک دفعه تعجب کردم که شما خودتان شنیدید؟! گفتند بله و گفتم خوب است که ما این را ضبط بکنیم به عنوان یک سند تاریخی، خوب هم تاریخ حدودش را ایشان به یادشان هست و هم مکانش، در منزل آقای مناقبی این را شنیده‌اند و هم پسر عمه ایشان که همراهشان بوده، دونفری که حداقل در خدمت آقای طباطبایی این عبارت گفته شده و خوب الان در حد مستفیض شده یعنی شش تا هفت تا سند متفاوت این عبارت را از آقای طباطبایی شنیده‌اند و ایشان فی الواقع با این عبارت دارد اعلام موضع می‌کند در مورد انقلاب ۵۷ که انقلاب ۵۷ اگرچه اسمش اسلامی گذاشته شده اما به شهادت اسلام انجامیده و شمایی که دارید در مورد شهدا صحبت می‌کنید یادتان باشد که این انقلاب یک شهید بیشتر ندارد و آن هم خود اسلام است و این عبارت یک جمله‌ای معادل نه‌ایة الحکمة ایشان مطلب دارد.

کازمی موسوی: ایشان عبارت «اول» را آورده بودند، تا آنجا که یادم هست «اول شهید» [هم گفتند]. کدیور: بله، «اول شهید»، یعنی انقلابی که به نام اسلام بود ابتدا خود اسلام را شهید کرد و خوب عالم بسیار دقیق‌النظری بوده، حکیم بوده، عارف بوده، مفسر بوده و با این عبارت خودش یعنی یک اسلام شناس تراز اول، یعنی بزرگترین اسلام شناس زمان خودش دارد در مورد مهمترین واقعه‌ای که در دوران خودش اتفاق افتاده اظهار نظر می‌کند. شما هم البته فرمودید ما تعجب نکردیم، این برای من تعجب‌آور بود که شما خیلی عادی از کنارش [گذشتید]. چرا تعجب نکردید آقای دکتر؟!

کازمی موسوی: ما در آن وقت که بودیم اوضاع و احوال طوری بود که از گرانی شکایت بشود، اوضاع این طوری بود و ما هم عادی تلقی کردیم. چرا، دیدیم علامه اخم کرد و گفت در را ببندید به آقای مناقبی که با یک کمی با تشدد بود، نه چندان [عادی]، اما خوب، ناراحت شد از اینکه سر و صدای کوچه آمد، دیگه ما هم گفتیم خوب ایشان اظهار نظر معمولی‌شان را، آن مردم خوب در آن وقت شکایت هم زیاد می‌شد و [برای] گوش ما عادی بود که بشنویم گرانی است، چه خبر است و چی شد و کی کشته شده و چی شده و اینها عادی بود. بله این برخورد بنده با ایشان بود. بنده البته استفاده کردم و آیت‌الله [سید حسین] بروجردی [۱۳۴۰-۱۳۵۴] را هم دیده بودم شاید دوسه بار در قم و ایشان در صحن قم درس می‌داد خوب استفاده می‌کردیم از محضرشان بنده البته با پدرم می‌رفتم بنده آن وقت شاید در زمان کودکی بود، آیت‌الله بروجردی، و خوب دورانی بود که بالاخره گذشت. بله راجع به علامه منحصر به همین بود که عرض کردم حضورتان. کدیور: من سوال اصلی‌ام را از خدمت شما کردم.



kadivar.com

<https://kadivar.com/21533/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.
نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.